21379 ـ حلاج کیست؟

سوال

منصور حلاج کیست و در تاریخ اسلام چه جایگاهی دارد؟

پاسخ مفصل

الحمدلله.

حلاج همان حسین بن منصور حلاج است که کنیه‌اش ابومغیث و گفته شده ابوعبدالله است.

او در واسط ـ و گفته شده در شوشتر ـ بزرگ شد و با گروهی از صوفیان از جمله سهل شوشتری و جنید و ابوالحسن نوری و دیگران هم‌نشین شد.

وی به سرزمین‌های مختلف از جمله مکه و خراسان و هند سفر کرد و در آنجا جادوگری آموخت و در پایان مقیم بغداد شد و همانجا کشته شد.

چنانکه گفتیم وی در هند ساحری آموخت و صاحب تردستی و فریب بود و بسیاری از مردم جاهل از این رو فریب او را خوردند و به او مایل شدند تا جایی که گمان بردند او از اولیای بزرگ خداوند است.

وی نزد خاورشناسان مقبولیت فراوانی دارد و چنان وانمود می‌کنند که او مظلومانه کشته شده زیرا چنانکه خواهد گذشت اعتقاد او به باور نصرانیان نزدیک است و سخنی شبیه به آنان می‌گوید.

حلاج به سال ۳۰۹ هجری به سبب مواردی که از او ثابت شده و بنابر اقرار او و مواردی که اقرار نکرد شامل کفر و زندقه، کشته شد.

این موارد برخی از سخنان اوست:

۱ ـ او مدعی نبوت شد و سپس بالاتر رفت و ادعای الوهیت کرد و می‌گفت: انا الله (من خدایم). و همسر فرزندش را امر کرد تا به او سجده برد؛ او گفت: سجده برای غیر خداوند؟ گفت: خدایی در آسمان و خدایی در زمین.

۲ـ او ادعای حلول و اتحاد می‌کرد، به این معنا که الله تعالی در وی حلول یافته و او و خداوند یکی شده‌اند. الله متعال از آنچه او می‌گوید والا و برتر است.

این همان چیزی است که باعث شد حلاج نزد خاورشناسان محبوب و مقبول افتد زیرا موافق باور آنان در زمینهٔ حلول است چرا که آنان معتقدند خداوند در عیسی ـ علیه السلام ـ حلول یافته. از همین روی حلاج همانند نصرانیان از لاهوت و ناسوت سخن به میان آورده و چنین سروده است:

سبحان من أظهر ناسوته سر لاهوته الثاقب

ثم بدا في خلقه ظاهرا في صورة الآكل والشارب

یعنی: منزه است آنکه به ناسوت خود (یعنی جسم زمینی خود) سر نافذ لاهوتش را نشان داد، سپس در میان خلقش در صورت کسی که می‌خورد و می‌آشامد ظاهر شد!

هنگامی که ابن خفیف این ابیات را شنید گفت: لعنت خداوند بر گویندهٔ این سخن. به او گفتند: این شعر حلاج است. گفت: اگر اعتقادش این باشد کافر است.

۳ـ باری شنید که قاری آیه‌ای از قرآن را می‌خواند، پس گفت: من می‌توانم مانند این تالیف کنم.

۴ـ از جمله اشعار او:

عَقَدَ الخلائقُ في الإله عقائدا وأنا اعتقدتُ جميعَ ما اعتقدوه

یعنی: خلایق دربارهٔ خداوند عقایدی گوناگون دارد و من به همهٔ عقاید آنان باور دارم!

این سخن علاوه بر اقرار و اعتراف و اعتقاد او به همهٔ کفری که دیگر طوایف گمراه بر آن هستند همچنین حاوی تناقضی است که هیچ عقل درستی آن را نمی‌پذیرد زیرا چگونه ممکن است در یک آن هم به توحید معتقد باشد و هم به شرک؟!

۵ـ وی سخنانی دارد که با آن ارکان اسلام و مبانی بزرگ آن یعنی نماز و زکات و روزه و حج را باطل می‌داند.

۶ـ او ادعا می‌کرد ارواح پیامبران به بدن یاران و شاگردان وی وارد شده و به یکی از آنان می‌گفت: تو نوح هستی و به دیگری می‌گفت: تو موسایی و به دیگری می‌گفت: تو محمدی!

۷ـ هنگامی که او را برای کشتن می‌بردند به یارانش گفت: این شما را نترساند، من پس از سی روز به نزد شما باز خواهم گشت! اما کشته شد و برنگشت.

این سخنان و دیگر ادعاهایش باعث شد که علمای دوران بر کفر و زندیق بودنش اجماع کنند و برای همین در سال ۳۰۹ هجری در بغداد کشته شد.

همینطور بیشتر صوفیان او را نکوهش کرده و این را که او از آنان باشد انکار نمودند. از جمله صوفیانی که او را نکوهید جنید است و همینطور ابوالقاسم قشیری در رساله‌اش که بسیاری از مشایخ صوفیه را نام برده از وی نام نبرده است.

کسی که برای کشتن او تلاش کرد و مجلسی برای حکم بر او برگزار کرد و حکم بر قتل او چنانکه شایسته‌اش بود داد، قاضی ابوعمر محمد بن یوسف مالکی ـ رحمه الله ـ است و ابن کثیر برای همین او را ستوده و می‌گوید: از بزرگترین و درست‌ترین احکام او قتل حسین بن منصور حلاج است (البداية والنهاية: ۱۱/ ۱۷۲).

شیخ الاسلام ابن تیمیه ـ رحمه الله ـ می‌گوید: هر کس به باور حلاج و سخنانی که برایش کشته شد معتقد باشد کافر و به اتفاق مسلمانان مرتد است؛ زیرا مسلمانان او را به سبب حلول و اتحاد و دیگر سخنان اهل زندقه و الحاد کشتند از جمله این سخنش که: انا الله و این سخنش که خدایی در آسمان است و خدایی در زمین... حلاج کارهای خارق عادت و انواعی از سحر و جادو انجام می‌داد و کتاب‌هایی در سحر و جادوگری به او منسوب است و به طور کلی میان امت در این باره اختلافی نیست که هر کس سخن از حلول خداوند در بشر و اتحاد با او به میان آورد و اینکه بشر می‌تواند خدا باشد... چنین کسی کافر و مباح الدم است و حلاج نیز برای همین کشته شد (مجموع الفتاوى: ۲/ ۴۸۰).

وی همچنین می‌گوید: در میان امامان مسلمان کسی را نمی‌شناسیم که حلاج را به نیکی یاد کرده باشد؛ نه از علما و نه از مشایخ، اما برخی دربارهٔ او توقف می‌کنند زیرا از امر او آگاه نیستند (مجموع الفتاوى: ۲/ ۴۸۳).

برای مطالعهٔ بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به:

تاریخ بغداد، اثر خطیب بغدادی (۸/ ۱۱۲ ـ ۱۴۱)، المنتظم ابن جوزی (۱۳/ ۲۰۱ ـ ۲۰۶)، سیر اعلام النبلاء ذهبی (۱۴/ ۳۱۳ ـ ۳۵۴) و البداية والنهاية ابن کثیر (۱۱/ ۱۳۲ ـ ۱۴۴).

و تنها خداوند هدایتگر به راه درست است.